



محسن میردامادی، از دانشجویان پیرو خط امام بود که تبدیل به یکی از چهره‌های شاخص اصلاح طلب شد. از تسخیر سفارت اصلاح‌پشیمان نیست و معتقد است گروگان‌گیری امکان دخالت خارجی و ضربه به انقلاب را گرفت، اما ماه‌های آخر گروگان‌گیری، دیگر نگه داشتن گروگان‌ها حاصلی نداشت و می‌شد تمام کرد

محسن میردامادی:

امکان نداشت در یک هفته سفارت را ترک کنیم

■ فکر تسخیر سفارت آمریکا از کجا آمد؟

زمانی هم که انقلاب پیروز شد، بزرگ‌ترین دوران موفقیت و پیروزی برای همه از جمله دانشجویها بود. در عین حال، خیلی نگران بودند که آسیبی پیش بیاید و انقلابی که به دست آمده است، از دست برود. مهم‌ترین مسأله در آن زمان، نگاه به خارج و تصور یک تهدید خارجی بود و تصور نمی‌شد انقلاب از داخل دچار مشکل شود. تلقی این بود که آمریکا درصدد است که انقلاب را ساقط کند و مجدداً رژیم قبل را برگرداند. این تصور در محیط‌های دانشجویی قوی‌تر بود. علائمی هم پیش می‌آمد و اتفاقاتی می‌افتاد که این را تقویت می‌کرد. مهم‌ترین اتفاق تقویت‌کننده، پذیرفته شدن شاه در آمریکا بود. تحلیل دانشجویها این بود که معالجه ظاهر قضیه است و همه فرماندهان نظامی که بعد از انقلاب به آمریکا فرار کرده بودند، محور تجمع و سازماندهی احتیاج داشتند تا حول وحوش او جمع شوند و برنامه‌ریزی کنند و کسی غیر از شاه نمی‌توانست این نقش را بازی کند و به این دلیل پذیرفته شده است. این امر، تداعی‌کننده اتفاقات دوران مصدق بود که شاه به آمریکا رفت و بعد برگشت. اینها همه دست به دست هم داد. فضای کشور هم نسبت به آمریکا خشم و نفرت طولانی داشت. هیچ‌کس باور نمی‌کرد شاه فقط خودش بوده است و همه می‌دانستند این کارها با کمک و حمایت آمریکا انجام شده است و با پذیرفتن شاه، جرقه آزرده شد.

قبل از اشغال سفارت، نمایندگان انجمن‌های اسلامی دانشگاه‌های مختلف برای هماهنگ کردن برنامه‌ها و فعالیت در راستای انقلاب نشست‌هایی با هم داشتند. چند ماه قبل از این اتفاق در عید سال ۵۸ یعنی یک ماه و نیم بعد از پیروزی انقلاب، شورش‌ها و حرکت‌های مخالف انقلاب در کردستان و گنبد و خوزستان و اندکی هم در سیستان و

بلوچستان شروع شده بود. این انجمن‌ها توزیع شدند و هر کدام جایی را برعهده گرفتند تا بفهمند مسأله چیست؟ ما هم که دانشجوی پلی تکنیک بودیم، به کردستان رفتیم. وقتی به تهران برگشتیم، نتیجه این شد که این مناطق از لحاظ توسعه اقتصادی، بشدت عقب‌افتاده هستند و نهادهای مخالف انقلاب، فرصت پیدا می‌کنند که آنها را علیه انقلاب تحریک کنند. پس ما باید یک نهاد عمرانی به وجود آوریم. نتیجه این بحث‌ها تشکیل جهاد سازندگی شد. جهاد سازندگی به وسیله دانشجویها شروع شد و دانشجویان انجمن اسلامی دانشگاه تهران، صنعتی شریف، پلی تکنیک و دانشگاه ملی آن زمان که الان دانشگاه شهید بهشتی است، مرکزیت آن بودند. این نشست‌ها درباره مسائل روز ادامه داشت و فضا به گونه‌ای بود که دانشجویها اگر انقلاب را در شرایط سختی می‌دیدند، خودشان را موظف می‌دانستند و در حدی می‌دیدند که مشکل را حل کنند. این شرایط ادامه داشت تا آبان ۵۸. ما جلسه‌ای داشتیم که ۷ دانشجو از ۷ دانشگاه تهران به‌عنوان نماینده دانشجویان در دفتر تحکیم وحدت جمع می‌شدند و اینها اولین شورای دفتر تحکیم وحدت بودند. بنده، آقای بی‌طرف، آقای اصغرزاده، آقای احمدی‌نژاد، آقای سیدی‌نژاد از دانشگاه تربیت معلم، آقای سلیمانی از دانشگاه تهران و فردی از مدرسه عالی بازرگانی که نامش را فراموش کرده‌ام، اما در جلسه‌ای که این موضوع مطرح شد، ۵ نفر بودیم. فکر می‌کنم اولین باری که مطرح شد، ۱۰ روز قبل از ۱۳ آبان بود. در این جمع، نمایندگان دانشجویان تهران، شریف، پلی تکنیک، تربیت معلم و علم و صنعت حضور داشتند.

■ آن زمان دولت مهندس بازرگان، منتخب امام و مردم بود و براحتی می‌توانست تصمیم بگیرد سفارت را ببندد. چرا از طریق قانونی اقدام نکردید؟



محسن میردامادی سمت راست / عکس: getty images

ابتدا که دولت مرحوم بازرگان تشکیل شد، یک حمایت عمومی و تمام عیار در کل کشور داشت. هم مردم و هم دانشجویها حمایت می‌کردند، ولی بتدریج که کارش را ادامه داد، این حالت تغییر کرد؛ به نحوی بود که کسانی که بیشتر طرفدار حرکت‌های انقلابی بودند و مشی امام را بیشتر می‌پسندیدند، احساس می‌کردند مشی مرحوم بازرگان با مشی امام متفاوت است. خود مرحوم بازرگان این را خوب توضیح می‌داد که امام مثل یک بولدورز همه مانع‌ها را صاف می‌کند و جلو می‌رود، اما من مثل یک فولکس واگن هستم و فقط بلدم این را با احتیاط برانم و نمی‌توانم مثل امام حرکت کنم. محیط‌های دانشجویی هم هیچ‌وقت به عملکرد مرحوم بازرگان راضی نبودند. دولت ایشان طوری عمل می‌کرد که آتو به دست گروهک‌های کمونیستی دانشجویی می‌داد. رقابت اصلی ما به‌عنوان دانشجویان مسلمان با دانشجویان کمونیست بود که حسابی با انقلاب مخالفت می‌کردند. علیه امام و انقلاب، هر کاری می‌توانستند می‌کردند. عملکرد دولت بازرگان هم ضعیف بود و کاملاً برای آنها فرصت‌هایی را ایجاد می‌کرد که علیه انقلاب فعالیت کنند. به این دلیل فضای کلی انجمن اسلامی که خیلی هم طرفدار داشتند و قوی بودند، دوگانگی بین امام و بازرگان احساس می‌کردند و هیچ رغبتی نداشتند که این مسائل را با دولت بازرگان مطرح و حل و فصل کنند. وقتی تصمیم به این کار گرفتیم، تصمیم داشتیم با امام (ره) مطرح کنیم و به ایشان بگوییم می‌خواهیم این کار را بکنیم. با آقای موسوی خوئینی‌ها صحبت کردیم و از ایشان خواستیم به امام بگویند. تحلیل ایشان این بود که لازم نیست به امام گفته شود و ما می‌توانیم بفهمیم که امام با این کار مخالف نیستند، ولی اگر بخواهید با ایشان مطرح کنید، حتی اگر مخالف هم نباشند، مخالفت می‌کنند. به دلیل اینکه بعدها منتشر می‌شود که امام موافق بودند. شما این کار را بکنید و اگر امام مخالفت می‌کردند، از سفارت بیرون بیایید، ولی از قبل لازم نیست اجازه بگیرید. ایشان این تحلیل را آوردند و ما هم پذیرفتیم که با امام مطرح نشود. با دولت موقت هم مطرح نکردیم؛ چون رابطه ما با دولت، رابطه انتقادی خیلی شدید بود.

■ اگر الان به آن سال برگردیم، ترجیح می‌دهید از طریق دولت آقای بازرگان اقدام کنید یا با هم همین راه را می‌روید؟

من خیلی با این سؤال مواجه شده‌ام. اگر شرایط را به سال ۱۳۵۸ برگردانیم، باید بگوییم که اگر ما هم این کار را نمی‌کردیم، باز این اتفاق رخ می‌داد. آن زمان ۶ یا ۷ ماه از انقلاب گذشته بود و دیدی در جامعه نسبت به آمریکا وجود داشت که آمریکا با تمام توان کمر بسته است که این انقلاب را به هر نحو زمین‌بزند و از بین ببرد. به این دلیل این پتانسیل در جامعه وجود داشت؛ زمانی که جمع‌بندی این شد که این کار را بکنیم، ۱۰ روز قبل از ۱۳ آبان بود. ۱۳ آبان روز یکشنبه بود اگر اشتباه نکنم. در این ۱۰ روز دائم نگران این بودیم که در این فاصله گروه دیگری این کار را بکند؛ نه الزاماً تشکل‌های موجود، حتی روز سیزده آبان تظاهراتی که قرار گذاشتیم انجام دهیم و بعد به سفارت برویم، قرار بود ساعت ۱۰ صبح باشد. روزی بود که همه به سمت دانشگاه تهران تظاهرات می‌کردند؛ چون سالروز کشتار دانشگاه تهران بود. ما تظاهرات را طوری گذاشتیم که قبل از اینکه گروه‌های دیگر بخواهند از جلوی دانشگاه تهران رد شوند، این کار را کرده باشیم؛ چون احتمال می‌دادیم گروه‌های مردمی دیگر این کار را انجام دهند. این قدر موج و فضای ضدامریکایی قوی بود که هرکسی فرصتی به دست می‌آورد و احساس می‌کرد می‌شود این کار را کرد، ممکن بود دست به این کار بزند. در آن ۱۰ روز هم ما چک می‌کردیم که گروه دیگری دور و بر سفارت جمع نشده است؟ این فضای کلی آن زمان بود و من معتقدم اگر بخواهیم به سال ۱۳۵۸ برگردیم و آن تقابل بین ایران و آمریکا و نگرانی درباره دخالت آمریکا باشد، این اتفاق می‌افتاد. چه توسط ما، چه دیگران.

■ قرار بوده است این قضیه سه تا چهار روز طول بکشد. چرا ۴۴ روز طول کشید؟

بله. در صحبت بین خود ما از دور روز تا یک هفته زمان مدنظر بود. احتمال یک هفته را هم خیلی کم می‌دادیم و فکر